



۲۹ جون ۲۰۱۷

عبدالجلیل جمیلی

## مجید جان منگل احتیاط!

### هنوز ملک شغالی نشده و شهود معرفت هم زنده اند !!

هموطنان گرامی! قبل ازین که سرکلاوه را با مجید جان منگل باز کنم عرض صادقانه بشما هم وطنان ارجمند صاحب قلم / با کمال معذرت / مهمان ناخوانده هر نوشته دارم / وگرچه شکر است که مادر جهان دیموکراسی و آزادی قلم و ابراز نظر خود پسندانه دسترسی داریم ولی اگر خواسته و ناخواسته نمک هر دیگ شده و باز سوابق و هویت های متوفاهای دیرینه یکدیگر را آنهم در چوکات جهانی وقیحانه تشهیر نکرده و مرحومین گذشتگان یکدیگر را محترم بشماریم چه چیزی را از دست میدهیم؟ و چه امتیازی را ضایع میکنیم؟ تا این که کمپیوتر بی زبان را مهمیز داده و هر کی را خواسته و ناخواسته تلک و ترازو میکنیم که نمیدانم دوستان معظم این بیچارگی را بازهم آزادی قلم می شمارند یا تشهیر جهانی و عقده کشانیهای نا بخشودنی آنهم بنام *افغانیت ستم کش* و به کدام حق و امتیاز !!

اما آقای منگل! به این که با خواندن نوشتهجات این ایام و مخصوصاً با درک محتویات لاطیلات اخیرتان - پیش ازین که شما را مخاطب قرار دهم یک خاطره کهنه یک عسکر جلیبی پشکی را برای تان قابل یاد آوری میدانم تا ببینید؛ که چقدر به خود سر افزاییهای شما دیپلومات مجرب سابقه دار! شباهت دارد و آن اینکه :

در آن ایامیکه تسلیم شدن بسر نوشت جلیبی و پشکی - وداع با حیات آینده شمرده می شد - جوان بیچاره هی میدان و طی میدان کرده خود را به کایل بریاست جلب اخذ عسکر و تقسیمات اردو رسانیده و قرعه فال هم آن بیچاره را به سمتی زده و اعزامش کردند که باز گشتش بخدای بزرگ مربوط بود. ولی او که تن به تقدیر داده بود از کوره سال اول بر آمد و در زیر نظر قوماندان تؤولیش هم قدری با سواد و دلگی مشر / امر ۱۰ نفر همقطار خود / شده بود که برویت مقررات مستحق ۱۰ روز رخصتی و سفریه دو طرفه شده و عازم محل تولدش شد. اهل فامیل و پدر و مخصوصاً مادر مهربانی که جگر گوشه خود را تر و تازه و بیدار تر از گذشته یافت سر بسجده گزارده و شکر حق بجا کرد و از اینکه پسرش غرور می فروخت و از دلگی مشری خود داد سخن می داد مادرک دل سوزش پرسید - بچیم! کتی ای ۱۰ نفر چه رفتار داری؟ عسکر آغا سر بلند کرد و گفت : من آمر شان استم امر میکنم - ضعف و پروت میدهم - شاگرز و کین گرز میدهم و اگر خلاف رفتاری کنند جزا هم میدهم و بمن بکلی تسلیم هستند!

مادر بیچاره سر از پا نشناخته بروی پاهای پسرش افتاده و اشک میریخت که پسر جان! من جان کندم تا ترا به این سرو سامان رساندم و حال پایت را میبوسم که هر جزایکه به آنها دادی! اگر امر اعدام و قتل شانرا دادی و دل فامیل و پدر و مادر منتظر بیدار دوباره شانرا بریان کردی - شیر حق و حلال خود را بتو نمی بخشم !!

مگر جای شکر است برای شما جناب دیپلومات وزریده سابقه دار و مجرب دیپلوماسی ما که ننگ خورد ضابط مومن و گروه سلیمان نالایق و بی دستگیر پنجشیری ها را در ریکارد درخشان دلگی مشری م م م خود ندارید و هم اینکه خوشبختانه ریکارد بد خون ریزی و مردم آزاری را ندارید ولی باز هم احتیاط شرط اول ابرومندی خودتان است که - پاسداری و قلم بازی با انصاف را در مورد بزرگان آزمون شده ما مراعات کنید !!

مجید جان منگل! خوب بخاطر دارم که ۱۵ سال بعد از گروه ۶ نفری ما / در آغاز صدارت آن شهید بزرگوار که یکی ما هم قریب شان و محمد زانی نبودیم / - شما در گروهی از فارغان پوهنحی حقوق و علوم سیاسی در سال ۱۹۶۹ در وزارت امور خارجه بماموریت دولت پذیرفته شدید!

چون شما ماشاءالله جوان دست و پا داری بودید و البته / قرار مسموع! / دورحیات پدر مرحوم بزرگوار تان با شما در زیر سایه و قرُب مرحوم سپه سالار غازی شاه محمود خان صدر اعظم - رنگ و رونق درُشتی داشت - صاحب بورسی قصیرالمدتی شدید که در چوکات موسسه ملل متحد / ولی در بست سفارت یا نمایندگی دائمی افغانستان در ملل متحد / رنگ دیپلوماسی گرفته بکابل برگشته امور دسک کنفرانسهای مدیریت امور روابط بین المللی و ملل متحد را / موعظف شدید که زیر نظر معاون و مدیر و مدیر عمومی سیاسی و معین سیاسی تا وزیر خارجه را / پیش ببرید!

با دور بازگشت و با تقرر بحیث سکرتر دوم آن نمایندگی / زیر نظر جناب مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک! / ورزیده تر و با بازگشت بوطن معاونیت آن مدیریت / که محترم محمد یحیی معروفی - مدیر تان بود / به سر منزل مقصود پیش میرفتید **که باد آمد و باران آمد و با ارتقا در چوکات انقلاب برگشت ناپذیر ثور؟؟ مراد خوشه چین هم داده شد** و شما با لباس رفاقت به ترجمانی مقرب تره کی و امین منصوب شدید و هنوز عرق پای تان خشک نشده بود که بحیث سکرتر اول سفارتکبرای افغانستان در مسکو / در باطن کنترولر سلطان علی کشتمند مریض و مغضوب پرچمی در شفاخلتله مسکو / عز تقرر حاصل کرده و از سال ۱۹۸۰ تا اخیر ۱۹۸۳ بسیار موفقانه و وظایف تانرا انجام دادید و لی ازین که سر نوشت کار خودرا میکند همه دست آورده های تان با ترک وطن خاک و دود شد!!

مگر حال چون علاقه مندان و هم قطاران دور تحصیل و کار تان با فهم چگونگی زندگی تان شکر حیات دارند و قلم و قدم زدنهای شما را خوب ملتفت اند و ناظر! شما فکر نکنید که سال گرم آمده و طن خاک دان و دولت معلول دو سوار کاره سوکه سوکه روان است - گپ تا آنجا پیش رفته باشد که شما بسیار ناجوان مردانه به استخوانهای مبارکی حقیرانه نظر کنید که بکلی دور از مردی و انصاف است. و البته شما آن مقامی را نداشتید که مانند کرزی صاحب هنوز پشت کرسی قصر گل خانه چشمک بزنید و دوست بکرسی رسیده تان را علنی تخریب کنید! زیرا:

#### آن قدح بشکست و آن ساقی ها نماند آن جنان بشکست که هیچ باقی نماند

اما سخنی بین ما و شما! اگر بذهن عالی شما داود خان شهید - با سابقه تحصیلات فرانسه والی بودن قندهار و سالیان سابقه طولانی نظامی و وزارتها و سفارت و صدارت و ریاست جمهوری سیاست پوه نبودند و هیچ مدان؟؟ شما لطفاً و لطفاً تعمق کنید که آیا خود تان در مورد تشکیلات وزارت امور خارجه - جدول تقسیمات وظیفوی و ارتباطات ذی علاقه وی کدام یک از شعبات آن وزارت با ارتباط شان با وزارت های مختلف دولت و در عین حال با موسسات مختلف جهانی - مانند اداره اصل م م م و یونسکو و حقوق بشر و مهاجرت و بانک جهانی و غیره چقدر میدانید؟؟

مگر همان شهید کاردان با برادر متفکرش - موسسه دیپلوماسی را در همین وزارت خارجه شما احیا کرده و با جذب ۳۲ جوان و تربیه علمی ۳ ساله شان کدری برای وزارت امور خارجه آماده میدان ساختند که تا همین امروز حکومت از بر آن حاصل بر میدارد. ولی باز هم هیچ یکی از قرب جوار اهل خود شان نبود که مامور وزارت خارجه شود و نه اینکه مانند دوکتور عبدالله خان پرکتی مرحوم غلام محی الدین خان هلمندی / که در ظرف ۶ سال وزیر خارجه بودن خود کدر ۴۷۶ نفری تمام وزارت خارجه دیروز ها را از آلی و موالی و جوالی پر کرده مستنداً به ۴۵۰۰ نفر رسانده و تعداد ۲۸ سفارت فعال و دیگر ممثلیت ها و ۲ جنرال قونسل گری و ۲ قونسل گری را به ۵۱ سفارت تر و خشک و ۱۶ جنرال قونسلگری ارتقا داد که کمر دولتک جیره خور را با مصرف میلیون دالر باد آورده ۶ قاط شکستاند که یک ناز ولی شان همین مسعود خلیلی زخم برداشته مجلس شهادت احمد شاه مسعود است که از شروع سلطنت اوستاد ربانی تا امروز که در هسپانیه بیکار میچرد. و سفارت می کند و یا صغارت - کشت همین عبدالله خان است. و بقرار لست محترم مصطفی عمرزی خود جلالتمنابی ۸۷۰ میلیون دالر هم به جیب میزند و کرسی شان هم بحیث حاکم در قصر سفیدار چرخک میزند ولی جناب شما متأسفانه فقط با یک چشم آن شهید را میبیند که در تمام حیات و ماموریتهای خود یک پول از جیب دولت نگرفت و باز چقدر به تحقیر!!!!؟؟

مگر - من و شما میدانیم که شما فقط در یک ۲ درب ارتباطی - مدیریت ملل متحد وزارت امور خارجه و رفت و آمد به نمایندگی دائمی افغانستان در م م م - بی دریاور در رفت آمد بودید تا اینکه مثلاً بدانید دعاوی محکومی و مسایل حقوقی و سیر و سفر تعلیمی و بورسها و همکاری های اقتصادی و سیاسی و تجارتي و فرهنگي و ازدواج ها و وفیات در خارج و امثال آن چه مراتبی را و از کجا تا به کجا طی می کند و کدام شعب پرسنیاً در کدام قسمت وزارت و به چه اموری مصروف اند؟؟ پس وقتیکه شما ۴ گوشه وزارت و چند شعبه را با تقسیم وظایف شان تخیلی هم قضاوت کرده نمیتوانید چطور بر معیار مرد سرد و گرم وطن دیده و جهان شناسی با حرمت جهانی شان انگشت انتقاد خود نفهمیده میگزاید! زیرا در آن آوانیکه شما در مدرسه قدم میزدید اوشان در پهلوی مؤسسين بزرگ جهانی کشورهای غیر منسلک هم سر و قد شان عرض اندام کرده بود و نام افغانيت هم درخشانتر از گذشته های تاریک!!

مجید جان منگل نمیدانم شما را چه خطاب کنم و فقط مثالهای مسلم و دقیقی دارم که مخصوصاً برای شما قابل توجه پنداشته میشود! لطفاً به عمق این مثالها داخل شوید که شاهد چه سرگذشتها و جهاتی افغان - شناسی ها شوید :

در ۴ سال دور پوهنحي حقوق همصنفيي داشتيم / صرف نظر از تذکر اسم وی که حال برحمت حق پیوسته / و اهل پنجشیر و مادر کلان مرحومه اش دایه مرحومه قمرالبنات همسر مرحوم سپه سالار شاه محمود خان غازی بوده و به پاس او همه اهل و بیبتش زیر چتر شان و همان محل اقامت شان / مانند شما / با این جوان از پدر محروم - تا اندازه فرزند گفته قابل قبول فامیل سپه سالار غازی بوده که در زندگی و حتی در آطاق خواب هم شریک پسران شان / نظان الدین غازی و صلاح الدین غازی هر دو قربان شده غایله ۷ ثور / بوده و ایامی را شاهد بوده ایم که شخص سپه سالار صدر اعظم وقت - با اهل و بیت شان با موتر به فاکولته ما در جوار زیارت شاه دوشمشیره علیه رحمة میامند تا این عزیزک شانرا برداشته بباغ ریشخور بروند.

اما در ایامیکه حفیظ الله امین در وزارت امور خارجه جلساتی دایر میکرد و چهره های مشخصی را بر میز خطابه میخواست تا نا گفته های خود را بگوید - این زبون بی مایه چنان آن خاندان را تکاند و خود و مادر و مادر کلان و مامای پیلوت شده اش را چاکر و بیچاره و ستم کشیده نشان داد که دل سنگ برایشان آب می شد!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

همچنان ارجمند بر خوردار پنجشیر عبدالله - فرزند مانند و منتظم همه خریداریهای مخصوصاً خانه و خاندان شهید محمد نعیم خان که اکثراً هرکاره و قابل اعتماد فامیلی داود خان شهید هم بوده و فرزندانه قابل قبول! و برای سهولتش در کار موتر سایکلی برایش خریده بودند که عبید جان براحت و بفرصت مناسب کارهای هر دو فامیل را انجام دهد!

ولی زمانیکه گیر و گرفت آمد و شهادت بیشمار دامن فامیل و اطفال معصوم داود خان شهید و نعیم خان شهید را گرفت و واقعیت های روشن شد که همین عبید جان گل سرسید آن دو فامیل قربان شده خوش باور! اجیر و لاشخور عبدالحمید محتاط پنجشیری / وزیر مخابرات کابینه جمهوریت اول / و مریبان روسش بوده و نه تنها همیشه احوالات نره نره این دو فامیل را بوسیله محتاط به بادران اصلی اش می رساند و بلکه شاهد عینی بوده که چطور همه آثار باستانی ذی قیمت موزیم های ما و بلکه تمام اسناد و مدارک ذخیره شده دولتی وزارت امور خارجه و همه دوایر را به ارواح خانه نعیم خان برده - بسته بندی کرده به استقامت مسکو پرواز میدادند که همین عبدالله جان ممد شان میبود ولی و اما ازین که مانند جلالر ملک را شغالی خیال میکردند و انقلاب ثور را برگشت ناپذیر!! هریک شان که عبیدجان بوده و یا جلالر!! بسر بلندانه و علنی از خدمات شان به بادران اصلی یاد میکردند .

چون یادی از جلالر سابق وزیر تجارت کردم برای این که شهرت کاذبش مستور نماید این مطلب را بسیار مختصر به آغای منگل و دوستان عرصه میدارم :

با برقراری تسلط خلق و پرچم که هنوز کدرهای متوسط و پانین رتبه وزارت خانه ها و منجمله وزارت امور خارجه دست نخورده بود - امریه رسمی برابم رسید که منحيث مدير روابط اقتصادي و نماينده وزارت بايست در دعوت اختتاميه موافقت نامه همكاري همه جانبه افغانستان و شوروي - در تالار مستشاريت سفارت شوروي اشتراك نمايم و اين همان موافقت نامه ۷ ساله افغان - شوروي بود - که در ماجرای سفر ۱۹۷۷ داود خان شهيد در مسكو بهم خورد در قسمت بالائی ميز ناختوري در جمع وزير تجارت و سفير شوروي نشسته بودم که محمد خان جلالر با تسبیح اندازی هميشگی رو بهمه کرده - سخن افتتاحیه اش را چنین آغاز کرد :

دوستان محترم ! امروز بخود مياليم و روزی را ياد می کنم که پدرم با استقبال از رهبريت انقلاب کبير ۱۹۱۷ در شهر تاشکند اولين منشی حزب کمونست جمهوريت ازبکستان انتخاب شده و سپس اولين رئيس کلخور / اتحاديه زراعتی سوسيالیستی / در شهر تاشکند مقرر شد که همه افتخاراتش بمن ميرسد و .... / مگر نگفت که چرا پدرش را روس ها - در جمع فراری های مردمی ازبک به افغانستان فرار داد تا خودت را با خانم نوینی در افغانستان بدنيا آورده و با تربيت دیده افغان ولی قویاً روس مشرب دو دسته به شورویی تقديم کند که تا به محرمیت راز دولتی داود خان شهيد و شهادی قتل عام فامیل آن شهيد برسد.

مجيد جان ! مثالهای مستند و قوی از / تربيه زودين مستشار شعبه شرق میانه وزارت خارجه شوروي روس ها در افغانستان و شاهد عینی قابل اعتماد با سفر کذرائی به شهر دوشنبه در مورد این دعای تاجکان مقیم شهر دوشنبه تاجکستان داریم - که نظر محمد پدر تره کی را پسر کاکای لادرک خود از اطرف شهر دوشنبه می خوانند و ازینکه در نتیجه پسرش نورمحمد مشهور به تره کی / از طرف مادر روس / را در کرسی ریاست جمهوری افغانستان می یابند. ما و شمارا مفتخر میسازند!

ولی بهر حال با کوتاهی سخن - بازهم بیاس سلام های دیروز ها - توقعم از خودت این است که لطفاً پای خود را بر گلیم خونبار افغانیت و شرارت روس مشربی نه پیچانید و حرمت تاریخ با افتخار و شخصیت های با افتخار تر افغان را صادقان نگهدارید که شمشیر بازیهای کذائی هیچ سرخ روئی ندارد

ختم کلام